

فشرده‌سازی تاریخ تشیع در ترکیب‌بندی از نظیری نیشابوری

محمدرضا موحدی / دانشیار دانشگاه قم / movahedi1345@yahoo.com

تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۱۱/۲۹ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۴۰۰/۰۲/۰۹

چکیده

نظیری نیشابوری، شاعر شهیر قرن دهم - یازدهم هجری، به رغم آنکه در موطن خود و نیز در دوران مهاجرت به هندوستان، در میان مسلمانان اهل سنت می‌زیست و حرمت اعتقادات برادران مسلمان خود را پاس می‌داشت، اما همواره بر عقاید شیعی خود، پابرجا بود و منقبت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَام را از یک مقوله می‌دانست. نظیری ضمن قصاید و قطعه‌های فراوان در توضیح اعتقاد خود، ترکیب‌بندی (در دوازده بند، هر بند حاوی دوازده بیت) سروده است که به تعبیری می‌توان آن را مروری فشرده بر تاریخ تشیع دانست. او در این ترکیب‌بند به مفهومی از ولایت تمسک می‌جوید که معنایی کاملاً عرفانی دارد و آن ولایتِ اعمّ از نبوت و برخاسته از حبّ ذاتی است. این مقاله پس از مقدمه‌ای در باب ادبیات تعلیمی و خدمات نظیری به شعر شیعی، گزارشی محتوایی از این ترکیب‌بند، ارائه و برخی از بن‌مایه‌های موجود در آن را بررسی کرده است. سپس با ارجاع به هر یک از بندها، درباره هر بند توضیح و تحلیل عرضه داشته و برخی آموزه‌های موجود در آن را به صورت محتوایی نقد کرده است. با وجود شهرت نظیری نیشابوری در ایران و دو چاپ تحقیقی از دیوان اشعارش، تاکنون کسی به تفصیل این ترکیب‌بند را بررسی نکرده است. کلیدواژه‌ها: ادبیات تعلیمی، نظیری نیشابوری، شعر صفویه، تاریخ تشیع، شاعران شیعی.

مقدمه

نمی‌توان انکار کرد که در بخشی از آثار ادبی ایران، چه پیش از اسلام و چه پس از آن، انگیزه اصلی نویسنده یا شاعر، طرح آموزه‌ای یا آموزش مفاهیمی بوده است که در سر داشته و بر آن بوده که اگر این مفاهیم را با ذوق و تخیل همراه کند به شکلی ماندگارتر بر خواننده تأثیر می‌گذارد. از خداینامک‌های پهلوی و دادستان‌های دینیک گرفته تا شرح تعرف و رساله قشیریه و کشف المحجوب و مرصاد العباد جنبه آموزشی اثر، عمده مقصود مؤلف بوده است. با نگاهی از این زاویه، ادب تعلیمی حجمی از کلیت ادبیات ایران را دربر گرفته؛ چراکه «ادبیات فارسی مجموعه‌ای از نوشته‌های اخلاقی، حکمی، فلسفی، دینی، سیاسی، انتقادی و درسنامه‌هاست و آنها جملگی زیرمجموعه ادبیات تعلیمی هستند.» (انوشه، ۱۳۷۶، ص ۴۵)

بنابراین، اگر نویسنده یا شاعری گاه تنها برای دل خود ننویسد و نسراید، بلکه برای ارتباط با دیگران و برتر از آن، برای آموزش به دیگران، از قالبی ادبی بهره جوید، نباید همچون برخی از منتقدان ادبی، این انتخاب را در ضدیت با هنر واقعی قلمداد کرد، و در نزاع بی‌حاصل تقابل نظم و شعر، یک جانب را گرفت، بلکه باید پذیرفت که در کنار گونه‌های ادبی (همچون ادب غنایی، ادب حماسی و ...) کسانی نیز به ادب تعلیمی گرایش داشته و این شیوه را برای ارتقای سطح دانایی مخاطب برگزیده‌اند. در این شیوه ادبی نیز برخی آموزش علوم و فنون را بهانه و موضوع نظم خویش قرار داده و در موضوعاتی همچون طب، فقه، تجوید و صرف و نحو، ارجوزه‌ها ساخته و موجب سهولت یادگیری آن علوم و فنون شده‌اند. برخی شاعران نیز به کار پند و اندرز متمایل بوده و کارنامه پربرگ و باری از پندنامه‌ها و اندرزنامه‌های فارسی فراهم آورده‌اند. در کارنامه ادبی ایران، به نام شاعرانی نیز برمی‌خوریم که موضوعی دینی یا مذهبی را بنا بر انگیزه‌ای خاص یا احساس مسئولیتی تاریخی، دستمایه شعر قرار داده‌اند. نظیری نیشابوری از جمله این شاعران است.

ملا محمدحسین نیشابوری، متخلص به نظیری (درگذشته ۱۰۲۱ ه. ق.)، از شاعران اوایل عهد صفویه و هم‌دوره با شاه محمدخدا بنده و شاه عباس اول است. آن‌گونه که در

کتب تاریخ ادب ذکر شده تحصیلات خود را در زادگاهش نیشابور سپری کرده، سپس به کاشان، که در آن زمان از مراکز قابل توجه در شعر فارسی و محل تجمع شاعران مکتب «وقوع» بوده، سفر نموده و در میان شاعران وقوعی سری بلند کرده است. (صفا، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۸۹۸)

نام او در بیشتر کتب ادبی در کنار شاعران سبک هندی آمده و بیشتر منتقدان به هم‌طرازی شعر او با سایر شاعران این سبک توجه داشته و عموماً به این بیت صائب درباره او اشاره کرده‌اند که:

صائب چه خیال است شوی همچو نظیری عرفی به نظیری نرسانید سخن را
و به این نکته که صائب تبریزی، نظیری را در شاعری نه تنها بالاتر از خود، بلکه بالاتر از عرفی می‌داند، تصریح می‌کنند. (براون، ۱۳۷۵، ص ۲۴۷)

اما باید دانست که شعر او در میانه سبک «عراقی» و سبک «هندی» سیر می‌کرده است و از جهتی می‌توان گفت که او تکرار بابافغانی شیرازی بود، هم از این نظر که شعر او در نوسان میان ویژگی‌های وقوعی و اختصاصات سبک هندی در رفت و آمد بوده، و هم از آن رو که بر شاعران معاصر و مابعدشان تأثیری بسزا نهاده است.

این شاعر، سی سال پایان عمر خود را در هندوستان، به ویژه در احمدآباد گجرات گذراند و در آنجا وفات یافت. در طول اقامت در هند، از توجهات بی‌دریغ عبدالرحیم خان خانان برخوردار بود و حتی در سال ۱۰۰۲ هـ ق در ازای قصیده‌ای، توانست به زیارت مکه برود. برای شناخت هرچه بیشتر موقعیت شاعر، باید به این نکته نیز اشاره کرد که زندگی‌نامه‌نویسان هم‌عصر او به موفقیتش در تجارت و زرگری توجه داشته‌اند و اینکه او ثروت به دست آمده از راه تجارت و مدح امیران را در مسیر ترویج هنر و شعر فارسی و حمایت از هموطنان ایرانی، که همچون او سختی مهاجرت را پذیرفته بودند، صرف می‌کرده است. او به بهانه اعطای صلّه، هنرمندان ایرانی را می‌نواخته و جمع‌کنندگی از ایرانیان را در سرای خود جای می‌داده است.

رسمی یزدی، شاعر هم‌دوره او، در مدح خان خانان، به موقعیت نظیری چنین اشاره می‌کند:

ز ریزه‌چینی خوانت، نظیری شاعر رسیده است به جایی که شاعران دگر
کنند بهر مدیحتش قصیده‌ای انشا که خون رشک چکد از دل سخن پرور
(براون، ۱۳۷۵، ص ۱۶۷)

هم‌روزگاران او به علت همین چتر حمایتی که بر سر هم‌وطنان، باز کرده بود، از او، به‌ویژه پس از مرگش، با تعبیر «پدر و مادر ایرانیان هند» یاد کرده‌اند. این مطلب را نیز باید از تذکره‌نویسان به خاطر داشت که نظیری شخصیتی مذهبی داشته و بر مذهب امامیه پای می‌فشرده و با ابوالفضل دکنی و برخی افکار نوآوران او معارضه داشته است. (همان، ص ۲۳۳)

گرایش به عرفان و نحله‌های اشراقی در بیشتر ابیات او به چشم می‌خورد و معاصرانش نیز این نکته را به تکرار یادآور شده‌اند: «به سبب توسل و اعتقاد به خدمت درویشان و عارفان زمان، سخنانش اکثر به مذاق این طایفه واقع شده، در پختگی و شکستگی و عذوبت و نزاکت و لطافت و روانی و بلاغت و فصاحت اشعارش هیچ کس را مجال سخن نیست.» (داغستانی، ۱۳۸۴، ج ۴، ص ۲۸۱)

علامه دهخدا ذیل مدخل «نظیری»، این نکته را نیز افزوده که وی در اواخر عمر، ترک دنیا و مداحی شاهان کرد و عزلت‌گزید و گفت:

چندی به غلط، بتکده کردیم حرم را وقت است که از کعبه برآریم صنم را
(دهخدا، ۱۳۸۱، مدخل «نظیری»)

از شاعران هم‌دوره و هم‌نشین او، وحشی بافقی (درگذشته ۹۹۱ هـ.ق)، محتشم کاشانی (درگذشته ۹۹۶ هـ.ق) و عرفی شیرازی (درگذشته ۹۹۹ هـ.ق) قابل ذکرند.

نظیری نیشابوری اگرچه آغازگر شعر شیعی نیست و در میان شاعران شیعی امامیه، چهره‌های برجسته‌ای (همچون کسایب مروزی، ناصر خسرو، قوامی رازی، رکن‌الدین

دعویدار قمی، ابن حسام و...) را پیش از او می‌توان سراغ گرفت، اما کمتر شاعر توانایی همچون نظیری توانسته است حجم انبوهی از آموزه‌های شیعی را چونان معلّم تاریخ و مروجّ دین، در اشعار خود جای دهد.

نظیری همچون بسیاری از هم‌عصران شاعر خود، در انواع قالب‌های شعری، طبع‌آزمایی کرده و به اعتراف تذکره‌نویسان در همهٔ قوالب، موفق بوده است، اگرچه میزان امتیاز او را در غزل‌سرایی نسبت به دیگر قالب‌ها بیشتر دانسته‌اند؛ چنان‌که واله داغستانی یادآور می‌شود: «دیوانش در همه جا مشهور و معروف است و غزلیاتش بر سایر اشعارش امتیاز دارد.» (داغستانی، ۱۳۸۴، ج ۴، ص ۲۸۱) با این حال، افزون بر غزلیات و رباعیات او، که همواره مطمح نظر اهل ادب بوده، قصاید او نیز برای نشان دادن قدرت سخن‌آرایی و تسلط بر سبک خراسانی، باید محل توجه باشد. جز اینها ترجیع‌بندهای این شاعر، که به تبعیت از سعدی شیرازی سروده شده، کمتر در معرض بحث و معرفی قرار گرفته است. موضوع این مقاله، ترکیب‌بندی از نظیری است که در بیشتر نسخ دیوان آمده و در چاپ‌های سنگی و سربی هند و ایران، مندرج است، اما تاکنون چندان معرفی، بررسی و نقد نشده و مغفول مانده است.

گزارشی از ترکیب‌بند

این ترکیب‌بند در دوازده بند تنظیم شده و هر بند نیز از دوازده بیت شکل گرفته است. وزن ترکیب‌بند نظیری همان وزن ترکیب‌بند محتشم کاشانی است؛ یعنی: بحر مضارع مثنی‌اخر مکفوف محذوف (مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن) که پیش از محتشم نیز از سوی شاعرانی همچون جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، خاقانی و سعدی برای سرایش مرثیه، برگزیده شده بود.

البته محتشم نیز ترکیب‌بند خود را اگرچه صرفاً در مرثیهٔ سیدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَامُ سروده بود، اما با تیمنّ به دوازده امام عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، در دوازده بند تنظیم کرد و در هر بند، هشت بیت (شاید

با اشاره‌ای به هشت باب بهشت) سرود. ترکیب‌بند نظیری برخلاف ترکیب‌بند محتشم - که از گونه ادب غنایی و از نوع ادب رثایی است - سرشار از اصطلاحات و اطلاعات دینی و مذهبی و البته کاملاً آشکار است که به نیت تعلیم و بلکه تثبیت باورهای یک مذهب، سروده شده و از گونه ادب تعلیمی به شمار می‌آید.

نظیری هر بند از این ترکیب‌بند را به امامی از امامان شیعه اختصاص داده و کوشیده است در هر بند، به مهم‌ترین وجهه غالب درباره آن امام بپردازد. طبعاً در مجالی که دوازده بیت برای او فراهم می‌آورده، نمی‌توانسته به همه فضایل یا وقایع تاریخی مربوط به یک امام حتی اشاره کند. بنابراین، راه ایجاز پیموده و بسیاری از مطالب را در مصرعی یا ترکیبی وصفی فشرده است. بند آغازین ترکیب‌بند حاوی یک نکته کلیدی و محوری است و آن مفهوم «نور ولایت» است. نوری که پیش از پیدایش سایر مخلوقات وجود داشته (بر اساس روایت «اول ما خلق الله نوری...») و کثرت‌ها همه پس از این نور، و شکل‌های دگرگون یافته همان نورند. بنابراین، شاعر معتقد است که اگر این نور نبود، از آدم تا خاتم، جلوه‌ای نمی‌یافتند.

از نکات قابل توجه در هر بند، و در باب هر امام معصوم علیه السلام ایجاد ارتباط میان حقیقت و باطن هر امام به پیامبری از پیامبران است؛ به گونه‌ای که مزاج هر امام علیه السلام به یک پیامبر مرتبط می‌شود و شاعر پس از بیان وجه مشابهت، در مقایسه‌ای شاعرانه، برتری امام را در همان خصلت ذکر شده بیان می‌کند.

در این بخش گزارشی به نثر از تمام بندها و ابیات ترکیب‌بند ارائه می‌شود تا اگر پژوهشگری مجال خواندن این منظومه بلند را نداشته است - دست کم - با مفاد و مضامین آن آشنا شود:

بند اول

وقتی که شکل دایره کن فکان نبود جز نقطه حقیقت حق در میان نبود...

در دیدگاه شاعر، نور ولایت زمانی از بطن حقیقت طلوع کرد که هنوز امر الهی به خلق هیچ شیئی، تعلق نگرفته و دایره «کن فیکون» شکل نیافته بود و تنها «نقطه حقیقت حق» وجود داشت. بنابراین، نور ولایت (همان «اول ما خلق الله نوری...») منتها و کرانی نداشت و زان پس بود که از این نور واحد، انجم و افلاک و کثرت‌ها پدید آمدند. البته باید دانست که این کثرت‌ها، همان نور واحد است که شکل‌های متعدد یافته است. آری، اگر چراغ نور ولایت برنمی‌افروخت، «از آدم و خلافت آدم نشان نبود».

نور ولایت، که شاعر آن را در علی عَلَيْهِ السَّلَام متبلور می‌بیند و در واقع همان نور آغازین خلقت است، در اندیشه او، همچون روح و روان خلقت در همه اشیا جاری است، اگرچه گاه کسوت این پیامبر یا آن رسول را پذیرفته است.

شاعر بر آن است که مخالفت جسم و جان چیزی جز این نیست. از این رو، می‌پندارد که قلب مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چون به نور علی عَلَيْهِ السَّلَام ناطق گشت مجال معراج و وحی منزل و ... برای او فراهم آمد و همان‌گونه که برخی شیعیان باور دارند، شاعر نیز معتقد است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شب معراج، قول علی عَلَيْهِ السَّلَام را می‌شنید و جز حق، میان علی عَلَيْهِ السَّلَام و نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واسطه‌ای نبود. به عبارت دیگر، نور ولایت بر نبوت نیز تقدم دارد و آن هنگام که علی عَلَيْهِ السَّلَام رتبه روح‌اللهی داشت، هنوز نوبت به روح‌اللهی عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و دیگر انبیا نرسیده بود. پس سر ولایت (سر علی) در وجود همه پیامبران حضور داشته است و «مبعوث بر ولایت او بود هر نبی». از این رو، نباید شگفت زده شد که نظیری این باور خود را (شد احمد از وجود علی، خاتم‌الرسال) به این صراحت بیان می‌کند. همچنین از نظر شاعر، این نور ثابت و قطب زمان موجب شده است که «دوازده اقطاب حق» از انبیا پدید آیند و همواره تحت حمایت آن نور ولایی باشند. اینکه مردمان زمانه چه نامی بر این اقطاب حق می‌گذارند برای شاعر چندان اهمیتی ندارد؛ گیریم که «آل نبی ز بعد نبوت، وصی شدند». عنوان چندان مهم نیست، مهم آن است که حتی ملائکه آسمان نیز چنین رتبه‌ای نداشته‌اند.

بند دوم

در عرصه‌ی الست که کوس بلا زدند افلاکُ قرعه بر حسن مجتبی زدند نظیری در مقام و شأن امام حسن مجتبی علیه السلام ابتدا یادآور می‌شود که قبول محنت و پذیرش درد و رنج مردمان زمانه، گویی از زمان «الست» و آغازین خاطرات خلقت با اولیا همدم بوده است؛ چرا که با نخستین صلاهی بلا، افلاک بهترین گزینه‌ی تحمل بلا را حسن مجتبی علیه السلام تعیین کردند و چون وجود او برترین پذیرنده بلا بود «بر جان بوالحسن رقم ابتلا زدند». شاعر حتی امام حسن علیه السلام را در قبول بلا از مقام پدرش علی مرتضی علیه السلام پیش‌تر می‌داند.

مسدود ساختند در وحی انبیا احداث کائنات در اولیا زدند شاعر به خوبی از مشابهت خلقی و خلقی امام حسن علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله بهره می‌جوید و می‌گوید: اینکه بار حادثات بلایا بر دوش ناتوان حسن علیه السلام افتاده بود، از غایت مشابهت با مصطفی صلی الله علیه و آله بود؛ گویی همه رنج و عنایی که دشمنان برای پیامبر در نظر گرفته بودند، به شخصیت مشابه او حوالت دادند؛ به گونه‌ای که وصله‌های پشمینه‌ای که حسن علیه السلام بر تن داشت، همه از رنج و عنا بود! اما فرشتگان قدر این تحمل را می‌دانستند و از سمک تا به سما بر وجود این عزیز، گلبانگ تهنیت می‌زدند و اگرچه در میان همعصرانش به اقتدار خلافت دست نیافت، اما عرش‌نشینان جایگاه واقعی او را شناختند و طنطنه و ولایتش بر عرش می‌پیچید و از این رو بود که به احترام مقام شهادتش، نعره «قد اجتبی» بر اریکه جنت سیطره یافت.

آری، حسن علیه السلام را مکرر به زهر هلاهل دل‌ریش کردند؛ گویی که جگرش را بارها با الماس صیقل یافته و تیز، بریده باشند.

چون او شهید شد، علم فتنه و بلا بردند از مدینه و بر کربلا زدند

بند سوم

زان پس، حسین حجت حق در میان نهاد منکر زجهل، تیر حسد در کمان نهاد نظیری آغاز نهضت امام حسین علیه السلام را با ظرافتی ادبی، حسادت منکران جاهل معرفی می‌کند که حجت حق را نشناختند و از سر جهل، منکر مقام ایشان شدند. اما خداوند به او مقام «ذبیح الهی» داده بود و عنان او در قبضه مشیت خداوند قرار داشت. در حالی که گلوی حسین علیه السلام، روزی بوسه‌گاه حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله بود، اما ظالمان عهد او، شمشیر زهر داده بر آن نهادند.

ذبح عظیم اشاره به قتل حسین بود منت که بر خلیل، خدای جهان نهاد نظیری بر مبنای همان تفکر نور ولایت، از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام نقل می‌کند که وی آنگاه که از اندوه کربلای حسینی خبردار شد از آن به «بلائی مبین» تعبیر کرد و خداوند اگرچه ابراهیم علیه السلام را در این ماجرا به صدق وعده ستود، اما این حسین علیه السلام بود که شرط وفا را به جای آورد و با رسیدن به مقام صبر و رضا، عنوان «نفس مطمئنه» یافت. حسین علیه السلام که با نفس مجاهد خود در بلا و محن وارد شد، روحش این رتبه را یافت که پای بر زبر آسمان بگذارد و به سبب عذابی که بر تن تحمل کرد، حاصلش عذوبت روح آن عالی‌مقام شد. آری، هر کس که تن را خوار دارد، جان را عزیز کرده است. خداوند نیز به پاس آن ایثار - و این قانون الهی که از معبر مکاره و رنج می‌توان به فردوس رسید - مشهد حسین علیه السلام را محل شهود اولیا قرار داد.

آری، چنین شد که ابن زیاد لعین به صلاحدید یزید، به صف خاندان اولیا حمله آورد و ستم آغاز کرد:

شطّ فرات راند ز طوفان کربلا وآنکه سر حسین به خون روان نهاد

بند چهارم

دنیا که عُنْف اهل ستم تارو مار کرد سَجَّادِ حَق، علی حسین آشکار کرد دنیا به رسم خود پاسخ اهل ستم را داد و پس از شهادت حسین مظلوم علیه السلام، امام سَجَّاد علیه السلام را از مَکَمَن ذخیره بیرون آورد؛ سَجَّادی که در تمام عمر به یاد کشته‌شدگان کربلا، مزگاننش همچون ذوالفقار علی علیه السلام همواره آبدار می‌نمود و اشک‌های آن قطب اولیا، همچون خون سر یحیی، خونین بود. خون یحیی مرز و بوم ارض مقدس را رنگین کرد و اشک‌های خونین سَجَّاد نیز کوه و دشت مکه و مدینه را. یحیی پیامبر در مسجد الاقصی اعتکاف کرد و سَجَّاد علیه السلام، در کنج حرم نبوی مقیم شد. یحیی از پوشیدن خرقة خشن نزار گشت و سَجَّاد از خشیت حق، تن را نزار کرد. امام سَجَّاد علیه السلام با لباس تقوا و نعلین اجتهاد تمام عمر را در راه طاعت خداوند گذراند و چندان در مصائب پدر گریست که «پوست ز رخساره‌اش بریخت». زین العابدین علیه السلام با همان گریه‌های خونین، از عقده‌های ظلمت و از عقبه‌های تاریک، عبور کرد و به عظمتی دست یافت که به قول فرزدق شاعر، حجرالاسود در کعبه به امامتش اعتراف کرد. آنگاه نیز که در برابر عموی خود قرار گرفت و هشام بن عبدالملک به چشم حقارت به آن حضرت نگریست، او با سخنان گهربارش صحن حرم را گل‌باران کرد:

پنجاه و هفت سال بدین حال زنده بود آخر ولید، شربت زهرش به کار کرد

بند پنجم

پایان زندگانی امام سَجَّاد علیه السلام و آغاز امامت امام پنجم در پنجمین بند ترکیب‌بند، چنین است:

قطب زمان، محمدباقر امام شد سلک امامت از گهرش با نظام شد پنجمین امام این ویژگی را داشت که باب السلام علم به روی او گشاده و برای مردم روزگار، همچون رگ گردن بود و چون در میان خلق صاحب‌دلی را برای بیان اسرار کائنات

نمی‌یافت، مقامی شعیبی برای خود انتخاب کرد. او به لطف نور ولایت از تمام اصطلاحات علمی و عرشی نفس ناطقه و عقل مستفاد، به کمال بهره داشت. فیض وجود او و علمش مضامین عالی را از آسمان روح تا ارض جسد پایین می‌آورد و برزخی میان عالم نور و ظلام می‌گسترده. هیچ کس از اولیای زمان همچون باقرالعلوم علیه السلام صاحب کشف و کرامات نبود و چون شریعت نبوی را دوباره زنده کرد، گویا خود نمونه‌ای گویا از «یحیی العظام» شده بود. هرکس که می‌توانست یکی دو گام در پی او به مباحث باطنی راه یابد، می‌توانست بر ارض عالم ملکوت گذر کند. باقرالعلوم علیه السلام خود بارها در موعظه‌های خویش به جایگاه واقعی خود و خاندانش تصریح کرده بود:

ما راه مستقیم به حقیق و کھف ما ارض مقدس است که بیت الحرام شد
 هرکس ز ما برید فرورد دوزخش وان کو به ما رسید بهشتش مقام شد
 حضرت باقرالعلوم علیه السلام در زمان حیات بر طریقت هدایت خلق، مقتدای ایشان و
 چراغ روشن شریعت و قبله خاص و عام بود، اما:
 مسموم شد به زهر براهیم بن ولید از دار حادثات به دارالسلام شد

بند ششم

نظری بند ششم ترکیب‌بند را چنین می‌آغازد:
 بنیاد شرع، جعفر صادق بنا نمود رسم عبادت علی و آل وانمود
 به مقتدایی امام جعفر صادق علیه السلام بر امامان سایر مذاهب فقهی چنین اشاره می‌کند
 که ابوحنیفه در دیانت و مباحث کلامی، به این امام التجا داشته؛ همان‌گونه که شافعی در
 شرع و رعایت آن، به سخنان جعفر صادق علیه السلام توجه می‌کرد. اگر امام حنبل در وضو
 گرفتن، پای نشست و اگر امام مالک در نماز، دست نبست، به سبب اقتدا به این امام بود.
 غلبه طبع امام جعفر صادق علیه السلام، بر تنزیه حق (از اوصاف و مشابَهت‌هایی که در عهدش
 رواج داشت) استوار بود و همچون نوح نبی، خود را مکلف به دعوت خلق می‌دید (اگرچه

پیروان اندکی داشت) و چون در عهد او مجسمه و مشبّه رونقی داشتند، آن حضرت که دلش پر از نزاهت حق بود، از مخالفت ماسوا تردیدی به خود راه نمی‌داد. او همچون نوح، مردم را از هرگونه تشبیه و شرک تبری می‌داد و به ویژه در برابر شیعیان غالی، که در حق علی مرتضی علیه السلام، شرک می‌ورزیدند، می‌ایستاد. همان‌گونه که نوح مردم را برای رهایی از عذاب الهی به کشتی خویش فرا خواند، این امام مردم را به سفینه النجات آل عبا دعوت می‌کرد.

در زمانه او، که کسان بسیار برخلاف شیوه خاندان پیامبر مذهب تأسیس کرده بودند، اگرچه برای رسیدن به راه صواب، اجتهاد می‌کردند، اما دچار خطا شده بودند. به عبارت دیگر، مذهب جدید به جغدی می‌مانست که باصره‌اش از دیدن آفتاب، کور شده و پیداست که «در پیش چشم شب پره» تاریکی حکم روشنایی را دارد. آری، رأی صادق او و بیان شرع محمدی از زبان او «چو نور آفتاب و خط استوا» مقیاس روشنایی و تاریکی شناخته می‌شد. امام صادق علیه السلام در زمانه خود «قطب جهان و حجت حق» محسوب می‌شد که به روش انبیا بسی معجزات نیز از او ظاهر می‌شد؛ اما:

منصور آن ستمگر شوم دوانقی او را شهید از سر جهل و جفا نمود

بند هفتم

چون صادق، آن امام مبین را قضا رسید عهد امام موسی کاظم فرارسید
همای همّت این امام آن قدر تیزسیر بود که به زودی به اوج فقاہت و زهد و سایر
سجایای اخلاقی نایل آمد. مسلک عباد واقعی حق با نام دو موسی نظام یافت: موسای نبی که
عصای نبوت به دست گرفت و موسای ولی که ردای ولایت بر تن کرد. یکی را آسیه قره‌العین
خود خواند و دیگری را خداوند قره‌العین نامید. یکی را از سوی شجر ندای «انّی انا الله»
(قصص: ۳۰) و دیگری را ندای «عبدی موسی» از عرش به گوش آمد. اگرچه آن موسی با
معجزه پدید آوردن اژدها شناخته می‌شود، اما این موسی نیز برای به عجز آوردن منکران
خود، نقش پرده‌ای را به شیر واقعی تبدیل کرد.

از آن روی خطاب کلیم‌اللهی به آن موسی عطا شد که پشت سرش چنین موسی فصیح‌زبانی قرار داشته و کلام خدا را بازگو کرده است و اگر خداوند کلیم خود را پیامبر مسجون خواند، موسای ما در سجن خود، هزار ابتلا را در راه حق تحمل کرد تا آنجا که: از شور و گریه‌ای که به زندان بصره داشت جوش دلش به خوابگه مصطفی رسید گویند: هرگاه که برای قرائت قرآن زبان می‌گشود از ناحیه مرقد مطهر حضرت رسول ﷺ ندای مرحبایی به سوی او می‌آمد، با این حال: هارون به زهر هاشک شومش، شهید ساخت قطبیتش به قبله هشتم رضا رسید

بند هشتم

در بند هشتم این ترکیب‌بند، که به فضایل و خصایل امام رضا علیه السلام اختصاص دارد، شاعر چنین می‌آغازد:

ایمان چو در دیار غریب از وطن فتاد در مشهد علی رضا بوالحسن فتاد
این امام محبوب (دانه ولایت)، که ابتدا ساکن خاک مدینه بود، «آمد به غربت و به بلا و محن فتاد.» این محبوب نازنین همچون اویس قرنی، آنگاه که از بوم و بر خویش دور گشت، در مواجهه با منکران، سختی‌ها دید. امام رضا علیه السلام که مزاج یوسف و یونس نبی را داشت، همچون ایشان از دیار و سرزمین خود بیرون آمد و از کنار مرقد نبی و جد گرامی‌اش، مانند جدایی یعقوب از پیرهن یوسف، از پیرهن خویش جدا شد؛ اما باید گفت: گم گشت بوی پیرهن از مرز و بوم مصر آمد به طوس و در حرم بوالحسن فتاد از این روست که هر کس یعقوب‌وار به بیت‌ال‌حزن او بیاید از گرد غبار قبر رضا علیه السلام دیده‌اش روشن می‌شود و آرام می‌گیرد. حضرت یونس علیه السلام اگرچه در زمان حیات خویش در بطن حوت مقرر اختیار کرد، اما این امام در هنگام موت، در چشمه ماهی وطن گزید. همچنین یونس برای گریز از بلای خلاق، وطن را رها کرد، ولی قطب ما برای همان خلاق، خود را به رنج و محنت افکند.

آنگاه که دشمن، انگور زهرآلود به دهانش گذاشت رشته‌های مرواریدگونه دندان‌هایش از دهان مبارک بیرون افتاد و آن زمان بود که مردمان دیدند فرزندش تقی علیه السلام از مدینه حاضر شد و بر دست و پای آن امام صاحب اعجاز افتاد: برداشت سر ز خاک و لبش بر لبان نهاد و آنگاه لعابی از دهنش در دهن فناد

بند نهم

پس از آنکه سلطان دین، علی بن موسی الرضا علیه السلام، لعاب دهانش را به امام تقی علیه السلام رساند، گویی با این شیوه، فتح بابی کرده بود تا بر همه حقایق هستی مطلع شود. رضا علیه السلام با این کار دری را بر محمد بن علی تقی باز کرد که زان پس، هر سائلی برای هر سؤالی که داشت، پاسخی از او می‌گرفت:

علمی که داده بود محمد به مرتضی ایزد به این محمد نایب مناب داد امام تقی علیه السلام محور اصلی قطب علم نبی شد و از فضل خویش به مردم، توشه‌ای برای یوم الحساب می‌داد. او این امتیاز را داشت که بر شخصیت صالحش دلی اهل کشف مستولی بود و راه کشف و حجاب را به نیکی تشخیص می‌داد. از این رو، توانست در مدینه در خلوت خود بنشیند و در عین حال، در سفر طوس باشد! وی با اینکه از خانه خود خارج نشده بود، جسد مطهر پدرش را غسل داد: «از باب خود برون نشد و غسل باب داد!». صالح نبی شتر نفس را به ملک دیگران برد و چرانید، اما این امام، نفس را در روحانیت خویش، غذا و شراب داد. صالح بر شتران قوم، داغ سیاه و قرمز می‌نهاد، ولی امام تقی علیه السلام دایم با جهالت سیاه و قرمز در مبارزه بود و آثارشان را پاک می‌کرد. دل مردم‌دار این امام گنجینه‌ای از اسرار غیبی بود که با نفس اجابت‌شونده خویش، همچون امر الهی (کن فیکون) همواره تحقق می‌یافت.

در علم و زهد و جود، زانس و ملک گذشت حق زان جهت، تقی جوادش خطاب کرد او، که می‌توانست بر روی آفاق درهای بسته را بگشاید، در مواجهه با چرخ روزگار، کوتاه آمد و طومار عمرش با سرعتی پر شتاب پیچیده شد:

وقت مَسام، دختر مأمون به دشمنی دستار زهرکین به کف آن جناب داد

بند دهم

نظیری در بند دهم این ترکیب‌بند، فضایل امام دهم را چنین به نظم می‌آورد:

قطب دهم، علی نقی، راه دین گشاد بر روی طالبان، در علم الیقین گشاد
امام دهم نیز همچون سایر امامان، که مزاج یکی از انبیا را با خود داشتند، همانند
ادریس پیامبر برای تطهیر نفس خویش، از گل و لای طبع انسانی عبور کرد و به چشمه آب
روشن رسید. او از نقایص و اخلاط اربعة این جهان مادی پاک بود و توانست از پوسته تن
به در آید و حصن جسم را بگشاید. از این رو، راه معرفت برای این امام هموار بود و درهای
بهشت به روی دل او باز می‌شد. همراه با ملائکه آسمان تسبیح می‌گفت و همواره در شوق
دیدار حور عین، نگاهش به آن سو بود. با ایمانی که به تقدیر الهی داشت، صورت خشمگین
قضا را بزک می‌نمود و گره از فتنه‌های قدر باز می‌کرد. چون در برابر بلا، خود را هدف
می‌ساخت، در مقابل تیرهای خصومت، که از چرخ روزگار به سوی او حواله می‌شد،
می‌ایستاد. در واقع، شهباز همت او برای فریادرسی دادخواهان، از شاخه سدره المنتهی به
سوی زمین پرگشوده بود تا به مردم فیض برساند.

قلب و لسان این امام خازن اسرار غیب بود و اقبال او به خداوند، طلسم اسرار و
دفینه‌های حقیقت را می‌گشود. قدرت نگاهش آن‌گونه بود که «هرگه ز زیر چشم به بالا
نگاه کرد» از سقف خانه تا فلک هفتمین را می‌دید.

گفتارش همه اوامر و احکام دینی بود و هرگاه که لب به سخن می‌گشود، چیری جز
کلام الله بر زبان نمی‌راند.

بر دست جعفر متوکل، شهید شد باب الخلافتش ولد جانشین گشاد

بند یازدهم

نور سراج دین، حسن عسکری نمود دل‌های ضال را به خدا رهبری نمود
نظیری نیشابوری در بند یازدهم ترکیب‌بند خویش، نور آغازین ولایت را، که چراغ
دین همواره بدان روشن بوده، در وجود امام حسن عسکری علیه السلام جلوه‌گر می‌بیند. این امام

آن‌قدر در هویت الهی، یعنی ذات خداوند، غرق گشته بود که توانست دل از موهبات صفات بشری پاک کند و همه صفات مادی (کون و مکانی) را از ذات خود بپیراید. از این رو، می‌توان این قطب امامت را با ابراهیم خلیل علیه السلام هم‌تراز دانست. مقام عرفانی این امام تا آن حد بود که می‌توان گفت: خود را در جمال حق، فانی می‌دید و بسی بیش از ملائکه مهیمنه مقام حیرت را درک می‌کرد. او در سیر تکاملی خویش، «با جوهر هویت حق گشت متحد» و بر شعبه‌های روح (لایه‌های گوناگون روح) تأثیر داشت.

شاعر با اشاره به فلسفه آفرینش از دیدگاه عارفان، که همان حبّ ذاتی برخاسته از «فأحببت أن أعرف...» است، بر آن است که این امام همام نیز چون جلوه‌ای از همان هویت الهی بوده، سعی داشته است فیض خویش را به همه عالمیان برساند.

اگر بخواهیم شخصیت این امام را با تشبیه و تمثیل به پیامبری نزدیک کنیم باید بگوییم: حتی ابراهیم خلیل در برابر نزهت و پاکی او، حکم آزری دارد؛ چراکه ابراهیم سرانجام به کمک نور خدا توانست دریابد که ماه و مشتری خدا نیستند و نورشان از خداست، در حالی که این امام به لطف خدا، خود به شکل ماه و مشتری می‌درخشید. در حالی که حضرت عسکری علیه السلام از صفای کعبه دلّ حق شناس شد، ابراهیم صرفاً در خانه گلی (کعبه) بر بت‌های ساختگی شورید، ولی این امام صد بت تراش و بت‌گر دیر وقاع را با یک نظر به راه خدا راهبری کرد:

کردند ختم عقد امامت به نسل او کو در امامت، آیت پیغمبری نمود
با این کمال، شربت مسموم معتمد بر حنجر مبارک او، خنجری نمود

بند دوازدهم

بند پایانی این ترکیب‌بند را نظیری نیشابوری با مهارت تمام به‌گونه‌ای به انجام می‌آورد که افزون بر نوعی جمع‌بندی و اشاره به رمز دوازده گانگی امامان (که خود شاعر نیز در تعداد بندها و ابیات هر بند رعایت کرده) و حرکت و چرخش خورشید ولایت در منازل

دوازده‌گانه و بازگشت آن به منزل نخست، با استغاثه به درگاه الهی، به گونه‌ای از وضعیت مسلمانی و تشیع در روزگار خود شکوه سر می‌دهد:

رخ در نقاب، چون حسن عسکری کشید قطبیتش به قائم آل نبی رسید
از نظر شاعر، وجود امام زمان چونان برزخی میان مفهوم وحدت و کثرت است. از حلقه پیامبران باید او را در برابر شیت نبی قرار داد. وجود امام زمان بدین معناست که انتهای خط دایره ولایت به ابتدای خود بازگشته است؛ همان‌گونه که خورشید به همان نقطه استوایی، غروب می‌کند که از آن برآمده است. پس می‌توان گفت: «از نقطه احد، دو محمد ظهور کرد» و این امام فرجامین در رتبه‌ای است که آینه جهان نمای را - تا آنگاه که قیام کند - در زیر دستان خویش دارد.

یوم القیامه گشت چو قائم ظهور کرد ایوم کلّ شیء الی مبدء یعید
شاعر سپس دست استغاثه به درگاه این امام برمی‌دارد و درخواست می‌کند که «یا صاحب الزمان! به در آ از خفا» که مردم از سر تنگ‌دستی، جامه‌های خود را تا ناف چاک داده‌اند و کسی به دادخواهی ایشان بر نمی‌خیزد:

بر راه حق که می‌نگرم یک حسین نیست آفاق کربلا شد و مردم همه یزید!
اینک زمانه‌ای است که باطل، خود را شبیه حق ساخته و انصاف از میان برخاسته است؛ گمراهی‌ها ریشه عدالت را سوزانده و از همه جا ظلم و ستم سر برکشیده است. زمانه‌ای است که بدعت سربرافراشته و آرزوهای دور و دراز در دل‌ها آشیان گرفته و غفلت و خطاکاری همه جا جهان‌گیر شده است.

پس ای صاحب الزمان! دست قدرت بیرون آر تا تبدیل به کلید درهای بسته شود، دروازه آفاق بسته و قفل‌ها بی‌کلید مانده است:

شاه! تو شاهی که نظیری به مهر حق بفروخت صدر سلطنت و مسکنت خرید
جاه یزید و قوم یزیدش مراد نیست حبّ علی و آل علی باد بر مزید

توضیح و تحلیل ترکیب‌بند

بند اول

بند اول تعبیر «نور ولا»، که در آغاز این ترکیب‌بند آمده، در منظومه فکری شاعر، جایگاهی رفیع و مهم داشته است. این نور البته در معنای اعم خود «ظاهر بالذات ومظهر للغير» است، اما در معنای خاص خود، که منظور شاعر است، از آن رو که ائمه علیهم‌السلام با ولایت خود دنیا را روشن ساخته و دل‌های مؤمنان را نورانی کرده‌اند، در مفهوم «ولایت» به کار رفته است. نظیری نیشابوری البته می‌دانسته که یکی از معانی رایج «نور» در میان مسلمانان، خود خداوند است (الله نور السماوات و الارض...) (نور: ۴۴) و چون ذات خداوند بی‌نیاز و قائم به ذات است، لاجرم ذات اقدس احدیت نور مطلق است و سایر تجلیات کثرت‌هایی حاصل از آن مقام احدیت محسوب می‌شوند. پس می‌گوید: «نور ولا ز بطن حقیقت طلوع کرد». از این رو، آنچه از نظر شاعر بر وجود سایر انبیا نیز تقدم دارد همین نور ولایت است و نه تشخص امامان. چنین است که می‌گوید:

تا آن ولا چراغ هدایت نمی‌فروخت از آدم و خلافت آدم نشان نبود
در ابیات و بندهای پسین نیز اگر همین نور ولا به نور علی تغییر می‌یابد، صرفاً تغییر تعبیر است.

شاعر با همین بینش، که نور ولا را در همه کائنات سرایت می‌دهد، معتقد است که سر ولایت (عبارتی دیگر از نور ولایت) در وجود همه پیامبران ساری است و اقطاب حق همه تحت حمایت همان نور ولایی‌اند.

شاعر در بند نخست، ترجیح داده است که صرفاً در باب مفهوم نور ولایت و تقدم ولایت سخن بگوید و دیگر مجالی برای بیان فضایل و مناقب اولین امام نیافته است. پیداست که با روشن شدن مطلب مزبور، دیگر نیازی به برشمردن آن فضایل حس نمی‌کرده است.

بند دوم

بند دوم این ترکیب‌بند ابتدا با تأکید بر تحمّل مصایب و تلخی‌ها از سوی امام حسن مجتبی‌علیه‌السلام آغاز می‌شود و اشاره‌ای گذرا به انتقام‌گیری دشمنان پدر بزرگوارش از او دارد و نیز اینکه «از غایت مشابَهت مصطفی» رنج و عنای پیامبر ﷺ را نیز به جان می‌خرد.

در این بند اشارتی نیز به تعبیر «قد اجتبا» در شأن امام حسن علیهما السلام آمده که شاید ناظر بر روایاتی باشد بر این مضمون که ائمه‌علیهم‌السلام خود در تفسیر «ممن هدینا واجتبینا» (مریم: ۵۸) فرموده‌اند: مقصود از آنان ما ایم. (فیض، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۲۸۶ / نیز ر.ک. مجلسی ۱۳۰۴، ج ۲۶، ص ۲۵۸) به ویژه، در روایتی که با اشاره به شهادت ائمه‌علیهم‌السلام می‌فرماید: «واجتباکم بقدرته ...» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۲۷۳)

در پایان این بند، شاعر به فراست و در مخالفت با قولی ضعیف که مسمومیت امام حسن علیهما السلام را منکر است، در باب شهادت امام حسن علیهما السلام می‌گوید که او را بارها سم دادند و این بیت اشاره به چنین روایاتی است که از منابع اهل سنت نیز نقل شده است. (ر.ک. الحاکم، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۱۸۹)

بند سوم

نظیری با اشاره به داستان حضرت ابراهیم علیهما السلام و قبول فدیة از او (و فدیناه بذبح عظیم) (صافات: ۱۰۷)، مانند بسیاری از مفسران شیعه، «ذبح عظیم» را اشاره به حضرت امام حسین علیهما السلام می‌داند که خداوند با منت نهادن بر ابراهیم خلیل علیهما السلام، آن را جانشین ذبح اسماعیل کرد؛ همان‌گونه که در کتاب الخصال (صدوق، ۱۳۷۱، ص ۵۶-۵۷ / حویزی، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۴۳۰) این مضمون تکرار شده است.

شاید اقبال لاهوری نیز به تبعیت از نظری نیشابوری است که می‌گوید:

اللَّهُ اللَّهُ،	بای بسم اله پدر	معنی «ذبح عظیم» آمد پسر
سرّ ابراهیم و اسماعیل بود	یعنی آن اجمال را تفصیل بود	
رمز قرآن از حسین آموختیم	ز آتش او شعله‌ها افروختیم	

(اقبال، ۱۳۷۶، ص ۷۵)

زیرا نیک می‌دانیم که اقبال لاهوری به شدت به شعر و دنیای فکری نظیری علاقه‌مند بود و بسیاری از ابیات او را تضمین یا اقتباس کرده است. نمونه آن را در جاویدنامه می‌گوید:

به ملک جم ندهم مصرع نظیری را کسی که کشته نشد از قبیله ما نیست
(همان)

دوباره یادآوری می‌شود که نظیری نام هر یک از ائمه علیهم‌السلام را با نام پیغمبری پیوند می‌زند و از همین بند، تشبیه امام حسین علیه‌السلام به اسماعیل ذبیح الله، و مقایسه این «بلای مبین» زمینه‌ساز مقارنه‌سازی‌های بعد می‌شود.

بند چهارم

بخشی از تعبیرات و مضامین این بند مصروف مقایسه امام سجاد علیه‌السلام و حضرت یحیی است و پس از آن به ماجرای عبور حضرت سجاد علیه‌السلام از کنار هشام بن عبدالملک در ایام حج و سروده فرزدق شاعر اشاره کرده است. (ر.ک. مجلسی، ۱۳۰۴، ج ۴۶، ص ۱۲۶)

بند پنجم

نظیری پس از یادآوری شأن امام باقر علیه‌السلام و مقایسه مقام ایشان با مقام شعیب نبی، این بند از ترکیب‌بند را مشحون از اصطلاحاتی همچون نفس ناطقه، عقل مستفاد، صاحب کشف و کرامات می‌سازد که خود اشاره‌ای ظریف به امتیاز ویژه این امام در زنده ساختن معارف الهی دارد. از همین رو، شاعر باقرالعلوم را مصداقی از معجزه «یحیی العظام» (یس: ۷۸) می‌داند که در جای خود بیانگر استدلال الهیان در برابر منکران و ملحدان است.

همچنین در مصرع: «ما راه مستقیم به حقیق و...» می‌تواند اشاره به برخی روایات شیعی باشد که در منابع متعدد آمده است: «أنا صراط المستقیم و عروته الوثقی الّتی لا انفصام لها». (همان، ج ۱۹، ص ۷۰)

بند ششم

در بند مربوط به فضایل امام صادق علیه السلام، با توجه به ظهور و رواج سایر مذاهب فقهی و کلامی اسلامی در این عهد، به فضل این امام نسبت به سایر ائمه فقه و اقتدای برخی از این ائمه به امام جعفر صادق علیه السلام اشاره می‌شود. البته ممکن است برخی در باب اصالت تاریخی این داعیه‌ها تشکیک کنند و در برابر منابع اصیل اهل سنت قرآینی دیگر از منابعی دیگر بیابند، اما نظیری شاعر نیز، که خود اهل مطالعه بوده، بر نکاتی انگشت تأکید نهاده که در زمانه او در میان شیعیان رواج داشته است؛ مثلاً، اینکه امام حنبل در وضو گرفتن، مسح بر پا را معتبر می‌دانسته، گویا ناظر بر حدیثی صحیح است که در مسند ایشان به این شرح آمده: عبدخیر از علی علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: من خودم دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله روی هر دو پا را مسح می‌کرد.» (ابن حنبل، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۹۵)

نیز اینکه امام مالک در نماز، دست‌ها را نمی‌بست، مثل نمونه قبل، از دیدگاه شاعر تحت تأثیر معارف جعفر صادق علیه السلام بوده است. باید بدانیم که برادران مالکی برخلاف سه مذهب دیگر اهل سنت، معتقدند که آویختن دست‌ها در نمازهای واجب، مستحب است. (حویزی، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۲۵۱) نظیری امام صادق علیه السلام را از میان انبیای سلف به نوح مانند می‌کند و به نیکی میان کشتی نوح و سفینه النجات آل عبا مناسبت و مشابهت می‌بیند.

بند هفتم

مقایسه میان امام موسی کاظم علیه السلام و حضرت موسی، برخلاف بندهای پیشین، در این بند به طول می‌انجامد و شاعر امام هفتمین را از چند زاویه با موسای پیامبر می‌سنجد:

- آسیه حضرت موسی را قره العین خود خواند، اما این امام را خداوند قره العین نام نهاد و خود امام بارها دیدار با خداوند را قره العین خود خواند: «وجعلت قره عینی فی الصلاه.» (حرّ عاملی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۷۴۴)

- اگر چه ندای «أنا الله» (قصص: ۳۰) از سوی شجر به گوش موسی رسید، اما برای موسای کاظم علیه السلام لقب «عبدی الصالح» آمده است. (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۸۲ / خطیب بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ۲۹)

- با معجزه پدید آمدن ازدها از عصای موسی آشناییم، اما شاعر ماجرای منقول از علی بن یقظین را به یاد ما می‌آورد که منکران به قصد استهزای امام، هنگام تناول غذا با پرش نان و... و در نهایت، تبدیل شدن شیر منقوش به شیر واقعی و... با یکی دیگر از کرامات امام مواجه می‌شوند. شاعر در مصرعی به این ماجرا تلمیح دارد. (مجلسی، ۱۳۰۴، ج ۴۸، ص ۴۱ / صدوق، ۱۳۷۶، ص ۱۴۸)

- درباره طی الارض امام کاظم علیه السلام از زندان بصره تا بغداد نیز باید به منابع شیعی رجوع کرد. (مثل: صدوق، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۰۰، حدیث ۶)

بند هشتم

درباره پیش‌گویی امام رضا علیه السلام در باب جایگاه قبرش و ماجرای ماهی‌های کوچک و بزرگ در چشمه محل قبر، که شاعر در بند مربوط به امام رضا علیه السلام بدان توجه داده است، می‌توان به برخی منابع در خصوص مناقب امام رضا علیه السلام رجوع کرد. (ر.ک. ۱۴۰۴، همان، ج ۲، ص ۲۴۲)

بند نهم

تعبیر «وقت مسام» در بیت «وقت مسام، دختر مامون به دشمنی / دستار زهر کین به کف آن جناب داد» با این ترکیب در متون قدما دیده نشده و در لغتنامه دهخدا به نقل از منتهی الارب به معنای سوراخ‌های بن هر موی، آمده است. این معنا البته با سیاق بیت مناسبتی ندارد، اما این معنا نیز برای «مسام» افزوده شده که می‌توان واحد آن را «مسام» فرض کرد. پس می‌تواند مصدر میمی به معنای سم دادن لحاظ شده باشد که مناسبتی تام با موضوع بحث دارد.

بند دهم

در باب مقایسهٔ امام دهم و ادريس نبی، شاعر با رعایت مراعات النظير، اشاره‌ای لطیف به طبع انسانی و تطهیر نفس او کرده که با آنچه دربارهٔ او در متون عرفانی آمده است همخوانی دارد. ادريس در متون عرفانی نمونهٔ سالکی است که با قطع تعلقات از لذت‌های دنیایی و دست کشیدن از آمال و آرزوهای دنیا، پیش از مرگ، به مرگ اختیاری مرد. (پورنامداریان، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۴۹)

بند یازدهم

ماجرای «دیر وقاع»، که شاعر در بند یازدهم بدان تصریح دارد، می‌تواند ارجاعی به گفت‌وگوی امام حسن عسکری علیه السلام با راهب دیر عاقول و اسلام آوردن او باشد که در ذهن شاعر بدین‌گونه تغییر یافته است. در متون تاریخی شیعی دربارهٔ موقعیت آن راهب چنین آمده است: «... و كان من کبراء رجال النصرانية و اعلمهم بها، لما سمع بکرامات الامام و رأى ما رأى، اسلم على يديه و خلع لباس النصرانية و لبس ثيابا بيضاء ...» (مجلسی، ۱۳۰۴، ج ۵۰، ص ۲۶۱ به نقل از: الخرائج و الجرائح)

بند دوازدهم

اشارهٔ شاعر به حرکت دایره‌وار خط ولایت و رسیدن نقطهٔ پایانی به نقطهٔ آغازین حرکت، بسیار هوشمندانه است. مصراع «اليوم كل شيء الى مبدء يعيد» (امروز همه چیز به نقطهٔ آغاز خود بازمی‌گردد) به خوبی این معنا را بازپرو کرده است. مقارنهٔ امام دوازدهم با شیت نبی شاید از آن رو باشد که این پیامبر عمری بیش از نهصد سال داشته و تا مدت‌ها مقام نبوت خود را از هم عصرانش مخفی می‌داشته و ملزم به تقیه بوده است. (ر.ک. طبری، ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۳۹۹)

در پایان این مقال، همچنان باید این نکته را یادآور شد که نوع نگاه نظیری شاعر گاهی منقبت‌خوان و توصیفی بوده است. ذکر اخبار و روایات از کتب مطرح در زمانه شاعر (زمانه‌ای که حکومت شیعی تازه در حال شکل‌گیری بوده و ذهنیت اخباری‌گری و فقدان مذاقه در قبول هر خبر مروی بر جامعه شیعیان سیطره داشته) بیشتر در جهت تثبیت پیکره مذهب بوده است و نه معرفی بن‌مایه‌های تشیع و شاخصه‌های اندیشه‌گی این مذهب. از این رو، در هیچ‌یک از بندهای این ترکیب‌بند، مضمون روایتی یا پیام مکتب‌سازی، که حکایت‌گر لایه‌های درونی تشیع باشد، دیده نمی‌شود. پس سهل است که وصف مبالغه‌آمیز ولایت حضرت علی علیه السلام و اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب معراج، سخنان علی علیه السلام را می‌شنید:

قول علی که در شب معراج می‌شنید غیری بجز حقیقتشان در میان نبود حتی با قبول توجیهی که از مفهوم «ولایت» در آغاز مقاله ذکر شد، همچنان حاکی از اعتقادی برخاسته از منقبت‌خوانی و فضایل‌سرایبی رواج یافته در عهد تشیع صفوی است.

شاید این نقد از نگاه امروزمین یک پژوهشگر، به دنیای فکری شاعری معتقد از دوره ابتدایی صفویه، متهم به توقع نابجا و دچار آمدن به فقر تاریخی‌گری شود، به ویژه آنکه می‌دانیم مجال شعر را نباید با عرصه نثر و قلم‌فرسایی یکسان انگاشت. شاعر راهی را انتخاب کرده است که تنها مسیر ایجاز بوده و مجال اطناب نداشته است. با این حال، نظیری تا حدی همزمان است با شخصیت‌های صاحب اندیشه‌ای همچون ملاصدرای شیرازی و فیض کاشانی و شیخ بهائی و میرفندرسکی و میرداماد و عبدالرزاق لاهیجی که دنیای فکری این بزرگواران موجب بالا رفتن حد توقع خواننده ترکیب‌بند او می‌شود. شاید اگر نظیری در ایران می‌ماند و با چنین مخاطبانی همراه می‌شد، سطح سخن خود را بسی بالاتر می‌برد.

جمع‌بندی و نتیجه

نظیری نیشابوری در ترکیب‌بند خود، با تیمن به دوازده امام علیهم‌السلام، دوازده بند و در هر بند دوازده بیت در معرفی ائمه اطهار علیهم‌السلام سروده که به گونه‌ای فشرده‌ای از تاریخ پرفراز و نشیب تشیع محسوب می‌شود. کمتر شاعر توانایی همچون نظیری توانسته است حجم انبوهی از آموزه‌های شیعی را چونان معلم تاریخ و مروج دین، در اشعار خود جای دهد.

نظیری هر بند از این ترکیب‌بند را به امامی از امامان شیعه اختصاص داده و سعی کرده است در هر بند، به مهم‌ترین وجهه غالب درباره آن امام بپردازد. طبعاً در مجالی که دوازده بیت برای او فراهم می‌آورده، نمی‌توانسته به همه فضایل یا وقایع تاریخی مربوط به یک امام حتی اشاره کند. بنابراین، او راه ایجاز پیموده و بسیاری از مطالب را در مصرعی یا ترکیبی وصفی فشرده است. بند آغازین ترکیب‌بند، حاوی یک نکته کلیدی و محوری است و آن مفهوم «نور ولایت» است؛ نوری که پیش از پیدایش سایر مخلوقات وجود داشته (بر اساس روایت «اول ما خلق الله نوری...») و کثرت‌ها همه پس از این نور حاصل شده و در شکل‌هایی دگرگون‌یافته همان نورند. بنابراین، معتقد است که اگر این نور نبود از آدم تا خاتم، جلوه‌ای نمی‌یافتند.

از نکات قابل توجه در هر بند و در باب هر امام معصوم علیهم‌السلام ایجاد ارتباط میان حقیقت و باطن هر امام به پیامبری از پیامبران است، به گونه‌ای که مزاج هر امام علیهم‌السلام به یک پیامبر مرتبط می‌شود و شاعر پس از بیان وجه مشابهت، در مقایسه‌ای شاعرانه، تفوق امام را در همان خصلت ذکر شده بیان می‌کند.

مجموع اطلاعات و مناقبی را که شاعر در این ترکیب‌بند گردآورده است تا حدی می‌توان نمونه‌ای از فضای فکری حاکم بر جامعه شیعی (دست کم در محیط زندگانی شاعر) دانست. تشیع نظیری بیشتر به قاضی نورالله شوشتری، عالم هم‌عصر او شباهت دارد تا به دیگر دانشمندان هم‌روزگارش؛ یعنی ملاصدرای شیرازی.

فهرست منابع

۱. ابن حنبل، احمد، مسند، تحقیق شعيب الارنوط و عادل مرشد، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۶.
۲. اقبال، محمد، کلیات اشعار فارسی، مقدمه احمد سروش، چ هفتم، تهران، کتابخانه سنایی، ۱۳۷۶.
۳. انوشه، حسن، دانشنامه ادب فارسی، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶.
۴. براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران (از صفویه تا عصر حاضر)، ترجمه بهرام مقدادی، چاپ دوم، تهران، مروارید، ۱۳۷۵.
۵. پورنامداریان، تقی، داستان پیامبران در کلیات شمس، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۶۹.
۶. الجزیری، عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الاربعه، بيروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴.
۷. جوادی آملی، عبدالله، ادب فنای مهربان، چ سوم، قم، اسراء، ۱۳۸۲.
۸. _____، تفسیر تسنیم، قم، اسراء، ۱۳۸۰.
۹. الحاکم، ابوعبدالله، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بيروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱.
۱۰. حرّعاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعه، تحقیق محمد رضا حسینی جلالی، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۶.
۱۱. حویزی، عبدعلی، تفسیر نور الثقلین، تصحیح و تعلیق سیدهاشم رسولی محلاتی، قم، مطبعه العلمیه، ۱۳۸۳.
۱۲. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ مدینه السلام (تاریخ بغداد)، مقدمه بشار عواد معروف، بيروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷.
۱۳. داغستانی، واله، تذکره ریاض الشعراء، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۳.
۱۴. دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا، تهران، مؤسسه لغتنامه دهخدا، ۱۳۷۷.
۱۵. صدوق، محمد بن علی، الامالی، تهران، کتابچی، ۱۳۷۶.
۱۶. _____، عیون اخبار الرضا، بيروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴.
۱۷. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۵۲.
۱۸. فیض، ملامحسن، التفسیر الصافی، قم، مؤسسة الهادی، ۱۳۶۹.
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، تهران، علمیه اسلامی، ۱۳۶۹.
۲۰. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بيروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳.
۲۱. نظیری نیشابوری، دیوان، تصحیح محمد رضا طاهری، تهران، نگاه، ۱۳۷۰.
۲۲. _____، دیوان، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، زوآر، ۱۳۴۰.